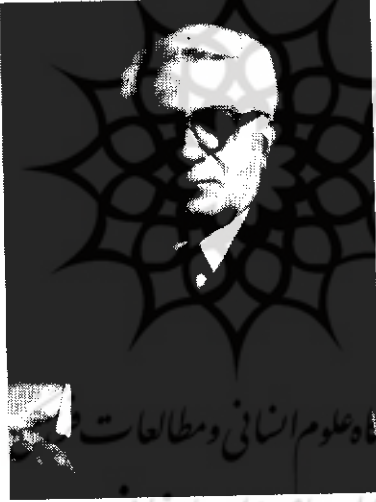


گفت و گو

سی خرداد ۶۰؛ بی برنامگی نواندیشان دینی

گفت و گو با نظام‌الدین قهاری

دکتر نظام‌الدین قهاری متولد ۱۳۱۲ در تهران است. وی در سال ۱۳۳۲ دیپلم خود را از دبیرستان ابن‌یمین مشهد گرفت و در دانشکده پزشکی تهران مشغول به تحصیل و در سال ۱۳۳۹ فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۲۶ دوره تخصصی خود را در گوش و حلق و بینی به پایان برد و به استخدام وزارت بهداشتی درآمد. در سال ۱۳۲۳ با جاما (جبهه آزادیبخش ملی ایران) در بخش تهران شروع به همکاری کرد. پس از انقلاب در امداد هلال احمر وزارت بهداشتی با دکتر ساسی همکاری داشت. پس از آن وزارت بهداشتی استعفا داد و در بیمارستان بهارلو در سر پل جوادی مشغول به کار شد. وی یک‌بار پس از انقلاب در سال ۱۳۸۰ همراه ملی - مذهبی‌ها دستگیر شد و به مدت ۶۵ روز در زندان به سر برد. دکتر نظام‌الدین قهاری در حال حاضر نیز در درمانگاه هگمتانه (شهرک اکباتان) و بیمارستان بابک مشغول به کار پزشکی و انجام امور خیریه است.



دکتر نظام‌الدین قهاری

مسلحانه را بسته دانسته، ساختار دموکراتیکی برای آن قائل نمی‌شوند. اینها می‌گویند سازمان به جهت نوستالوژی همواره خواستار به‌کارگیری اسلحه بود، عده‌ای آن را به خصایل انسانی - اعم از غرور فردی و تشکیلاتی - نسبت می‌دهند. یا این‌که پس از کودتای نوژه و جنگ، جمهوری اسلامی هر حرکتی را در راستای کودتا و توطئه جنگ می‌دانست و با آن به شدت برخورد می‌کرد. آقای موسوی تبریزی می‌گفت اجماع نانوشت‌های بود که پس از انقلاب به مجاهدین پست‌های کلیدی ندهند. در همین راستا دکتر بیمان معتقد بود مجاهدین باید درک می‌کردند که حوزه مانوری دارند و می‌توانستند

از این‌که ما را در کتابخانه بزرگ و تحقیقاتی خود پذیرفتید تا به ریشه‌یابی فاجعه ۳۰ خرداد ۶۰ پردازیم، خوشحالیم. مدتی است نشریه چشم‌انداز ایران به ریشه‌یابی این فاجعه - به‌عنوان یکی از بحران‌های معاصر ایران که این رویداد شکلی قهرآمیز و مسلحانه یافت - پرداخته است. هدف ما ریشه‌یابی این فاجعه است تا در این راستا خشونت جای خود را به گفت‌وگو داده و از تکرار آن جلوگیری کنیم و قصد ما مقصرتراشی نیست. این ریشه‌یابی شامل حوادثی چون کردستان و کوی دانشگاه (۱۸ تیر ۱۳۷۸) می‌شود. این کار تاکنون موثر بوده، چرا که افراطیون دوطرف تا حدودی متعادل شده‌اند.

با توجه به سوابق مبارزاتی شما و همکاری‌تان با آقایان نخشب و راضی و درون نهضت ملی و جبهه ملی اول و دوم و پس از ۱۵ خرداد در جاما و پیش و پس از انقلاب با شهید دکتر سامی، از شما تقاضا داریم تا نظراتان را در این باره بفرمایید. اگر خودمان را در فضای پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ قرار دهیم، آیا می‌شد از این حادثه جلوگیری کرد؟ تحلیل‌ها در این باره متفاوت است؛ برخی به مقطع پیروزی انقلاب در ریشه‌یابی‌ها اشاره می‌کنند، برخی نیز به بررسی مسائل پس از انقلاب یا مسائل زندان در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ و شبیه برخورد مجاهدین با ضربه ۵۴ می‌پردازند. بعضی دیگر اشکال را در تئوری پشت‌از دانسته‌اند که هرکس خود را پشت‌از بداند، به حذف دیگران می‌پردازد. برخی معتقدند مجاهدین، ایدئولوژی خود را بدون اشتباه و حق می‌دانستند و سوی دیگر قضیه نیز همین‌گونه بود، در نتیجه درگیری را جبری می‌دانند و برخی نیز آن را به خط‌مشی مسلحانه نسبت می‌دهند، چرا که تشکیلات

تشکیلات خود را بدون تقاضای پست‌های کلیدی گسترش دهند، در این صورت بقای آنها بیشتر بود. در آن شرایط برخی معتقد بودند که ۷۰ درصد نیروهای نظام، مجاهدین را قبول داشتند و این موضوع در برخی افراطی‌ها نگرانی ایجاد می‌کرد که کاری کنند تا آنها دست به اسلحه ببرند تا بتوانند همه نیروهای مترقی را سرکوب کنند. چه اتفاقی افتاد که اینها به این خط‌مشی رسیدند؟ برای نمونه مسعود رجوی به اشرف دهقانی گفته بود: "کار شما اشتباه است، اگر آیت‌الله خمینی اشاره کند، دومیلیون بسیجی شما را از بین می‌برند"، اما بعد دیدیم که خودش در این خط‌مشی افتاد. از آنجاکه شما همواره به کار فلسفی و ایدئولوژیک مشغول هستید، تقاضا داریم از ریشه‌یابی و مشاهدات عینی خود برای ما بگویید. به نام خدا. تمامی مواردی که اشاره کردید به نسبت کم و زیاد در این جریان دخالت داشته و هرکس بر اساس بینش خود مطلب را عنوان کرده است. اما من روی تفکر ایدئولوژیک و برخورد مجاهدین

وی و همکاران ۱۳۸۵ خرداد

باصل ایدئولوژی انقلاب تأکید دارم. انقلاب ۱۳۵۷ باعنوان انقلاب اسلامی انجام شد و مسلماً دارای ویژگی‌های شاخص بود که تأکید داشت ایدئولوژی اصلی آن اسلام است و تشیع انقلابی محرک (Motif) اصلی و وسیعی است که این انقلاب را هدایت می‌کند تا انقلاب را مردمی‌تر و خلقی‌تر کند. اما همان‌طور که بارها افراد مختلف اشاره کرده‌اند، شتاب و سرعت انقلاب آنچنان زیاد بود که نه کادرهاش ساخته شد و نه برنامه‌ای برای آینده وجود داشت. حتی مرحوم دکتر صدیقی گفت: "ملت ایران می‌داند چه نمی‌خواهد، اما نمی‌داند چه می‌خواهد."

این مسئله در گذشته بسیار دور ریشه دارد. از زمانی که اندیشه‌ای به نام نواندیشان دینی یا اسلام مدرن شکل گرفت و با رفتن بسیاری از دانشجویان به خارج و مطالعه کتب سیدجمال، این اختلاف بینش میان نواندیشان و سنتی‌ها پیش آمد. حتی در موارد متعددی به اتهاماتی مانند ارتداد، کهنه‌پرستی و برخورد‌های فیزیکی هم می‌انجامید، به طوری که برخی از نواندیشان برای جلوگیری از اتهام ارتداد تلاش کردند به روش‌های سنتی گرایش پیدا کنند و نشان دهند که مسلمان هستند و مرتد نیستند. برای نمونه مهندس بازرگان پس از این که تحولات اروپا را می‌بیند به ایران برمی‌گردد و شروع به نگارش کتابی چون "راه‌طی شده" می‌کند. اما پس از این که احساس می‌کند از سوی سنتی‌ها مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، به انجام مراسم مذهبی مثل برگزاری مراسم عاشورا و روضه‌خوانی می‌پردازد. حتی در مورد مرحوم نخشب که نهضت خدایپرستان سوسیالیست را پایه‌گذاری کرد نیز این برخوردها وجود داشت. به نظر من این نگرش موجب بروز جریان ۵۴ می‌شود. من در این مورد نواندیشان دینی را مقصر می‌دانم.

ابتدا قصد دارم به خاطرات آقای رفسنجانی اشاره کنم. ایشان بدین مضمون می‌گوید پس از انقلاب - اوایل سال ۱۳۶۰ - ما نزد مرحوم امام رفتیم و گفتیم امثال بازرگان و بنی‌صدر چیزی ندارند و تنها حرف می‌زنند و مفاهیم دارند و هیچ چیز اجرایی برای پیاده‌کردن احکام اسلام ندارند، تنها حوزه‌می‌توانند این کار را انجام دهد. آقای رفسنجانی راست می‌گفت، تمام مسائل روشنفکران دینی در حد مفاهیم بود و هیچ‌گونه ارائه و راهنمای عملی وجود نداشت. ایشان می‌گوید به آقای خمینی هم گفتیم: "اگر شما این کار را نکنید ما این کار را می‌کنیم" که در نهایت به حذف بنی‌صدر انجامید. به نظر من تمام این ماجراها و حذف گروه بازرگان و ماجرای ۳۰ خرداد در یک راستاست. با آنهایی

که مبارزه مسلحانه می‌کردند خشن برخورد کردند و با آنهایی که سیاسی کاری می‌کردند و دست به اسلحه نبرده بودند، با روش‌های ملایم‌تر برخورد می‌کردند. من تصور می‌کنم دقیقاً آشکال در اینجا متوجه نواندیشان دینی است که نتوانستند در این مدت، برنامه‌ای را مشخص کنند. اگر به یاد داشته باشید، هر یک از ما برداشت خاص خود را از اسلام داشتیم و حتی این قدر در عدالت‌طلبی افراط داشتیم که یکی از دوستان می‌گفت: "شما از مارکس هم جلوتر زده‌اید." یا یکی می‌گفت: "مالکیت محترم است و هر کس بنا به تلاش خود سودی کرد و سرمایه‌ای را انباشت صحیح است و تنها باید زکات بدهد." این برداشت‌ها در جریان روشنفکری، در دو قطب متفاوت بود و در این میان هم اندیشه‌های زیادی وجود داشت که همه اینها مطمئناً به درگیری می‌انجامید.

منظور شما این است که نواندیشان دینی برنامه‌ای نداشتند، اما آن طرف احکام مدونی داشت؟

بله، برای نمونه وقتی می‌پرسیدند شما احکام ارث را قبول دارید یا نه؟ می‌گفتند: "چرا زن باید نصف مرد ارث ببرد؟" می‌گفتیم این‌که غیراسلامی است. اما حوزوی‌ها می‌گفتند ما آن را قبول داریم. اختلافات فکری در بین روشنفکران اوایل انقلاب تا آنجا پیش رفت که مرحوم طالقانی گفتند: "اسلام، اسلام است، نه سوسیالیست است، نه کمونیست است و نه بورژوازی."

آیت‌الله طالقانی در چه تاریخی این مسئله را عنوان کردند؟ هم‌زمان با درگیری‌های اوایل انقلاب. برای نمونه پیش ایشان رفتند و گفتند باید تمامی سرمایه‌ها اعلام شود و... این گام نخست را آیت‌الله طالقانی برداشت، بعد از آن هم مهندس بازرگان در انجمن اسلامی مهندسين و در آخرین سخنرانی خود عنوان کرد: "اسلام مربوط به مسائل اخروی است و مسائل دنیوی، مسائل دیگری است." اگر نواندیشان دینی،

انقلاب ۱۳۵۷ باعنوان انقلاب اسلامی انجام شد و مسلماً دارای ویژگی‌های شاخص بود که تأکید داشت ایدئولوژی اصلی آن اسلام است و تشیع انقلابی محرک اصلی و وسیعی است که این انقلاب را هدایت می‌کند تا انقلاب را مردمی‌تر و خلقی‌تر کند. اما همان‌طور که بارها افراد مختلف اشاره کرده‌اند، شتاب و سرعت انقلاب آنچنان زیاد بود که نه کادرهاش ساخته شد و نه برنامه‌ای برای آینده وجود داشت

۱۳۸۵ بهمن و دی
انجمن آزادی‌ان

کاسترو در کوبا و ویتنام وجود نداشت، روشنفکران ما فکر می کردند در ایران هم می توان از آن الگوها استفاده کرد.

در مورد خط مشی مسلحانه نیز باید گفت که مجاهدین از آغاز روش مسلحانه را انتخاب کردند و چون با آن مانوس بودند، نمی توانستند اسلحه را به صورت رسمی کنار بگذارند. بهترین فرصت برای آنها پس از انقلاب بود که آنها اعلام کنند سازمانی سیاسی هستند و مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته اند.

در نخستین روز انتخابات خبرگان در خدمت آیت الله طالقانی بودم و در فهرستی که در رأس آن آیت الله طالقانی بود، من هم بودم. در آن زمان دکتر سامی وزیر بود و نمی توانست در خبرگان قانون اساسی شرکت کند.

آیا شما به خبرگان قانون اساسی هم وارد شدید؟

خیر، من حدود ۴۰ هزار رأی آوردم. آیت الله طالقانی همان جا به آقای رجوی گفت: "چون دولت انقلابی تشکیل شده، شما حق نداشتید سلاح داشته باشید و با دبیر دوم سفارت شوروی دیدار کنید." رجوی به آیت الله طالقانی گفت: "ما به عنوان یک سازمان انقلابی می توانیم این کار را بکنیم." مرحوم طالقانی گفت: "آیت الله مهدوی کنی در مورد ماجرای سعادت گفته اگر معذرت بخواهند کار را تمام می کنیم و مشکلی ندارد." مجاهدین گفتند: "ما حق داشتیم چنین کاری بکنیم و معذرت لازم نیست." همچنین در تماس هایی که ما به صورت هم نشینی و یا اعلامیه مشترک با مجاهدین داشتیم، بارها هم آقایان دکتر سامی، عسکری - که آیت الله خمینی در فرانسه در منزل ایشان تشریف داشتند - به آنها گفته بودند، در انبار اسلحه را باز کنید و این تانک ها و اسلحه ها را بیرون بریزند و تنها کار سیاسی کنید و به عنوان یک سازمان سیاسی فعالیت کنید و به تربیت کادرها پردازید.

آنها گفتند انقلاب متعلق به ماست و ما ابتدا باید حق خود را بگیریم. بعد به قضایای دیگر می رسیم. هدف آنها تنها گرفتن حکومت بود، آن هم بدون در نظر گرفتن حجم کمی و کیفی نیروها، در آن فضا، باید از آنها پرسید که در صورت درگیری، شما

چند نفر را می توانستید بسیج کنید؟ به

گفته آیت الله خمینی که درباره بنی صدر گفت پشت سر آنها یک مشت سوت و کف بزن ایستاده اند و اهل مبارزه نیستند.

ما بارها به مجاهدین گوشزد کردیم که جریانی قصد دارد شما را به وسط میدان بکشد، حتی من در روزنامه جاما (مردم ایران) خطاب به آنها نوشتم که

می خواهند شما را به درگیری بکشند و ضربه بزنند؛ به دلیل این که هیچ حکومتی یک نیروی مسلح درون حکومت را نمی پذیرد. این یک اصل است.

همان طور که اگر کسی اسلحه قاچاق داشته باشد او را محاکمه و زندان می کنند و اگر استفاده کند، امکان اعدام او هم وجود دارد. در آن سو به صورت بالقوه و بالفعل، بیشتر مردم طرفدار انقلاب و رهبری آن هستند، یعنی مردم نمی خواستند یک حکومت انقلابی که تازه بر سر کار آمده بود و کشور نیز در حال جنگ بود ساقط شود. حکومتی که در حال جنگ با یک کشور دیگر بود، هر کس در مقابلش اسلحه می کشید و به عنوان دشمن خود می پنداشت. این حکومت به لحاظ استدلال قانونی و تاریخی، به خودش حق می داد که گروه مخالف مسلح خود را محدود کند. توصیه کردیم که این مخالفت های متکی به اسلحه را کنار بگذارند. وقتی آیت الله خمینی گفت: "اگر اسلحه هایتان را تحویل بدهید، من نزد شما می آیم"، مجاهدین این کار را نکردند و فرصت بزرگ تاریخی را از دست دادند. در حالی که مجاهدین در مقایسه با حکومت، چندان اسلحه ای هم نداشتند. قدرت انقلاب در جامعه منبسط بود و در دست مردم قرار داشت.

لطفاً این مسئله "قدرت در دست مردم" را باز کنید؟

این موضوع را تنها من نمی گویم، فوکو هم به این مسئله اشاره دارد، یعنی قدرت در دست مردم است، اگر آنها بخواهند مالیات بدهند، می دهند و اگر نخواستند، نمی دهند. یا اگر خواستند کار می کنند یا این که نه کار نمی کنند یا هر موقع خواستند می توانند سازمان مخفی در مقابل شما تشکیل بدهند. قدرت دولت ها برخاسته از ملت هاست. برای همین است که می گویند - حتی به صورت صوری هم که شده - در انتخابات شرکت کنید و زای بدهید، برای این که از این قدرت عمومی برای پشتگرمی خود بهره برداری شود. من از قول امیل کال کابرال - که از بزرگترین انقلابیون آفریقا، در گینه بیسائو، بود و با حداقل تلفات، استقلال این کشور را گرفت - می گویم که می گفت یکی از بزرگترین اشتباهات نیروهای انقلابی این است که خود را بیش از حد ارزیابی کرده و نیروی دشمن را بسیار کم ارزیابی کند. او می گفت باید ارزیابی دقیق باشد وگرنه شکست می خورید.

مجاهدین هم مدعی بودند که

۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار تیراژ نشریه مجاهد در تهران و شهرستان هاست. آنها متکی به این آمار بودند و بر این اساس تحلیل می کردند. این آمار را آقای عباسعلی فیض پور داوری به من هم گفت. من داستانی از مارک تواین، به او گفتم که وی از دست ناشرانش که آمار غلط به او در مورد فروش کتاب هایش می دادند ناراحت بود. تواین گفت من فهمیدم دروغ بر سه نوع است؛ یکی دروغ، دوم دروغ شاخدار و سوم آمار. من به داوری گفتم این آماری که تو می دهی هم معلوم

تمام مسائل روشنفکران دینی در حد مفاهیم بود و هیچ گونه ارائه و راهنمای عملی وجود نداشت

من تصور می کنم دقیقاً اشکال در اینجا متوجه نواندیشان دینی است که نتوانستند در این مدت، برنامه ای را مشخص کنند



نیست که از خودتان درآوردن؟

● آن تیراژ واقعیت داشت.

اگر واقعیت داشت می توانست تظاهر و نمود خود را نشان دهد.

● شاید اشتباه آنها این بود که ترکش خورده های انقلاب هم این نشریه را می خریدند و آنها این خوانندگان را به حساب نیروهای هوادار یا پای کار خود گذاشته بودند.

خود آماری که نشریه مجاهد به ما داد، ۶۰ هزار نسخه بیشتر نبود.

● سعید شاهشوندی که از اعضای تحریریه بود می گفت ما تیراژ را هر روز برآورد می کردیم و به ۴۵۰ هزار هم رسید.

من این را تکذیب می کنم. چاپخانه های که آن را چاپ می کرد، چاپخانه کیهان بود که نشریه ما را هم بیرون می آورد و آقای نکوروح می گفت ۶۰ هزار بیشتر نبود.

● آنها چند چاپخانه داشتند؟

اصلاً این ارقام بعید است. کاغذ از کجا تهیه می کردند؟ به نظر من این آمار خود ساخته است و درست نیست. تیراژ ما ۲۵ تا ۳۰ هزار بود و به ما گفته بودند تیراژ آنها هم ۶۰ هزار است. ۴۵۰ هزار تیراژ در دو چاپخانه هم امکان نداشت.

به لحاظ بینش ایدئولوژیک جریان دیگری هم بود. پس از انقلاب، مسئله این بود که نواندیشان دینی از لحاظ معرفت شناسی فلسفی ضعف داشتند، اما در آن سوی قضیه همه چیز داشتند. آنها هزار سال معارف، فکر و استدلال داشتند که آن را تدوین کرده بودند. (البته به درستی یا نادرستی آن کاری ندارم) آنها برای همه چیز حکم و دستوری داشتند. در بینش اقتصادی هم از ابتدا تصمیم بود که نگذارند اندیشه های که گرایش های عدالت طلبانه افراطی مانند سوسیالیسم یا سوسیال دموکراسی رشد کنند.

● آیا چنین توافقی در پاریس انجام

گرفته بود یا جریان های آموزش های جاری این قدر قوی بود که چنین اجازه ای را نمی داد؟

بله، این سخنی بود که کسی از آقای یزدی شنیده بود. البته من خودم نشنیدم - آقای دکتر یزدی مترجم آقای رمزی کلارک (نماینده کارتر) در گفت و گو با آیت الله خمینی در پاریس بود. کلارک گفته بود: "مامی ترسیم مبدا کمونیست ها سرکار بیابند. آیت الله خمینی می گوید که از قول من به کارتر بگوید کمونیست در ایران جایگاهی ندارد و مردم مسلمان

اجازه نمی دهند اندیشه های آنها جایگاهی پیدا کند.

● دکتر یزدی در کتاب "آخرین تلاش ها در آخرین لحظات" از "مکاتب انحرافی" نام برده است.

دوست ما آقای نکوروح حضور داشتند و ایشان شنیده بودند. دکتر یزدی موارد زیادی را در خاطرات خود نوشته اند، اما شفاهی گفته اند. البته موارد دیگری هم هست که ایشان باید به آنها پاسخ دهد. آقای عسکراولادی در خاطرات خود نوشته بودند که ما پیش از ۱۵ خرداد خدمت آقای خمینی رفتیم و هیئت های مختلفی بودیم، ایشان گفتند: "شما چه کار می کنید؟" ما گفتیم "جلسات مذهبی داریم." ایشان گفتند: "حال شما که برای خدا کار می کنید چرا با هم کار نمی کنید؟" یعنی آنها از آن تاریخ شروع به سازماندهی و متحد شدن می کنند و به جمع آوری نیرو و صندوق قرض الحسنه و پول می پردازند، حتی من هزار تومان به آنها کمک کردم و قبض آن هم وجود دارد. آنها در تمامی فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و تشکیل دسته های مسلحانه شرکت داشتند. آنها شروع به تشکیل هیئت های مذهبی کردند. به یاد دارم مرحوم آیت الله مطهری در هر جمعه دو سه جلسه در محله های زرگنده و قلهک داشت و در آن جلسه ها سخنرانی می کرد. در آن جلسه ها ابتدا قرآن خوانده می شد و ایشان تفسیری جامع و مطابق با روز از قرآن ارائه می داد. گروه شاه آبادی و بسیاری دیگر نیز در نقاط مختلف مشغول فعالیت بودند. به همین جهت آنها باید هم نسبت به انقلابی که بعدها رخ داد متولی باشند. در راه انداختن مسجد قبا

اختلافات فکری در بین روشنفکران

اوایل انقلاب تا آنجا پیش رفت که

مرحوم طالقانی گفتند: "اسلام،

اسلام است، نه سوسیالیست است،

نه کمونیست است و نه بورژوازی"



اگر نواندیشان دینی، معیارها و

مصادیقی را که با زمان همخوانی

داشته باشد به وجود می آوردند،

بسیار سودمند بود

فوق بهمن ۱۳۸۵
از زبان

و راهپیمایی ها گروه مولفه نقش داشت و خود را صاحب انقلاب می دانست. مسلماً بین این گروه و سازمان مجاهدین پس از انقلاب برخوردی ایجاد می شد، چرا که هر دو خود را صاحب انقلاب می دانستند. بدون شک این برخورد ایجاد می شد، چرا که هیچ یک از دو طرف حاضر نبودند در کنار دیگری بنشینند و مسائل خود را حل کنند. جریان های تند انقلاب همه استدلال ها و عواطف را پوشانده و در خود محو و جذب کرده بود و راه اجتناب ناپذیری را آشکار ساخته بود.

شما نمی توانستید به عنوان یک گروه میانجی و واسط، این دو گروه را به هم نزدیک کنید و فضای گفت و گو را فراهم کنید؟ آیا در این زمینه اقداماتی انجام دادید؟

ما به همراهی مرحوم دکتر سامی در این زمینه فعالیت داشتیم. من در آن زمان مقاله ای نوشتم و گفتم که بیاید دست به دست هم دهیم و ایران را بسازیم. سازمان مجاهدین اعلام کرد که ما حاضریم در مورد جنگ کمک کنیم و میلیشیای خود را در اختیار سپاه قرار دهیم و بجنگیم و حتی در بخشی از جبهه از جمله کندن سنگر هم کمک کرده بودند. اما سپاه هم می گفت ما تابع بینش ولایت فقیه هستیم و شما هم باید این را اعلام کنید. سپاه به آنها گفت با توجه به این که شما به قانون اساسی به علت وجود اصل اختیارات ولایت فقیه رأی نداده اید. ما شما [مجاهدین] را نمی پذیریم، مگر این که شما صد درصد بپذیرید که تابع ولایت فقیه هستید و من این اطلاعاتیه سپاه را داشتم. در اواخر، تماس های ما با مجاهدین قطع شد. ما به قانون اساسی رأی دادیم و به آنها هم این استدلال را مطرح کردیم که هر انقلابی رخ داده، انقلابیون رهبری آن انقلاب تا پایان عمر پذیرفته اند.

دکتر سامی گفتند تا امام زنده است، ما قانون اساسی را قبول داریم.

ما به آنها گفتیم شما راه دیگری ندارید و باید قانون اساسی را بپذیرید؛ البته آنها نپذیرفتند. تماس مجاهدین با ما در شکل "جنبش ملی مجاهدین" بود و آنها می گفتند سازمان روش های انقلابی و مسلحانه را نفی نکرده است. جنبش ملی مجاهدین، سازمان سیاسی آنها بود که بیشتر کارهای آنها تابع سازمان بود.

آیا از مشی جنبش ملی مجاهدین، تلقی سیاسی می شد؟

بحث جوهری این بود، حال باید به مسائل عرضی قضیه پرداخت. رهبران مجاهدین می توانستند با برآورد دقیق

نیروها، از چنین جریانی جلوگیری کنند. اگر برآورد درست انجام می دادند، می فهمیدند که آن طرف، نه تنها خود، قدرت را به دست داشت، نماد قدرت را هم در اختیار داشت، از سوی دیگر دارای نیرو، سلاح، رادیو و تلویزیون و امکانات وسیع تبلیغاتی بود، اما مجاهدین چیزی نداشتند. آن تیراژ ۴۵۰ هزار هم غلط بود. آنها به من می گفتند ما ۱۰۰ هزار نیروی رزمنده داریم.

چه زمانی این حرف را می زدند؟

در اواسط سال ۱۳۵۹. من در پاسخ گفتم برای هر رزمنده باید ۱۰ نفر کارکنند، یعنی شما در کل باید یک میلیون طرفدار داشته باشید. اگر چه ما مبارزه مسلحانه نکرده ایم و زندان نرفته ایم، اما این مطالب را خوانده ایم و می دانیم. آمارهای آنها تبلیغاتی بود، به طوری که خودشان هم باورشان می شد. شروع ماجرای ۳۰ خرداد ۶۰ بستگی به بینش فردی و شخصی تصمیمات عجولانه رهبری مجاهدین داشت، در حالی که در هیچ یک از شهرستان ها این آمادگی وجود نداشت.

من در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ اعلامیه ای دیدم که در آن نوشته شده بود، تنها راه نجات انقلاب، سقوط حزب حاکم است. من گفتم: این اعلامیه، اعلام جنگ به رژیم است. این شعارها را روی دیوارها و در روزنامه ها نوشته بودند. این نوعی مبارزه برای سقوط حاکمیت بود. طرف مقابل هم به نوعی به دنبال این قضیه بود که سازمان مسلح موجود را که از دیگران متشکل تر بود حذف کند. گروه پیکار و

چریک های فدایی را حذف کردند و مسلم بود که آنها را هم حذف می کردند. مجاهدین از تجارب عینی نتیجه گیری نکردند که اعلامیه سیاسی - نظامی ۲۸ خرداد ۶۰ نوعی فرستادن بچه ها به مسلخ بود. بعدها هم از چند نفر از بچه های مجاهدین در شهرستان ها شنیدم که می گفتند ما مبهوت مانده بودیم، چرا که آمادگی نداشتیم و سلاحی هم نداشتیم و اعلام جنگ داده بودیم و می توانستند ما را تک تک اعدام کنند. من یک بار در بهار ۶۰ محمود عضدانلو را دیدم. به او گفتم: "اینها می خواهند شما را وارد یک درگیری کنند و به شما ضربه بزنند." او گفت: "بگذار ارتجاع از روی سینه های ما عبور کند." به شوخی به او گفتم: "تاریخ رازندها می سازند، نه مردها؛ الان حیات شما برای ملت و ادامه مبارزه، ضروری است."

به هر حال این درگیری که ناشی از تصمیمات عجولانه و بیماری کودکانه

مجاهدین از آغاز روش مسلحانه را انتخاب کردند و چون با آن مانوس بودند، نمی توانستند اسلحه را به صورت رسمی کنار بگذارند. بهترین فرصت برای آنها پس از انقلاب بود که آنها اعلام کنند سازمانی سیاسی هستند و مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته اند

ما بارها به مجاهدین گوش زد کردیم که جریانی قصد دارد شما را به وسط میدان بکشد، حتی من در روزنامه جاما (مردم ایران) خطاب به آنها نوشتم که می خواهند شما را به درگیری بکشند و ضربه بزنند؛ به دلیل این که هیچ حکومتی یک نیروی مسلح درون حکومت را نمی پذیرد

بود، صورت گرفت. این بیماری کودکانه را بدین جهت می‌گویم، در حالی که کشور در اوج انقلاب بود و جابه‌جایی قدرت صورت می‌گرفت، آنها خود را به دم تیغ سپردند.

به نظر من این ماجرا گذشته از تمام ابعادش مانند ایدئولوژی، اقتصاد و رقابت‌هایش، در جهت دستیابی قدرت بود و بقیه عوامل عرض آن بودند. در این زمینه باید عاقلانه رفتار می‌شد و به این سرعت خود را به دم تیغ نمی‌دادند. دکتر سامی بارها به اینها گفته بود شما باید کادرسازی کنید و دانشکده حزبی دایر

کنید. حتی حزب رستاخیز هم برای خود دانشکده حزبی داشتند تا کادر تربیت کنند و در ادارات بگذارند و در آن مدیریت و دیالکتیک رستاخیز یا دیالکتیک شاهنشاهی آموزش می‌دادند. حزب کمونیست فرانسه هم آموزشکده حزبی داشت.

شاید برگزاری دروس "تبیین جهان" هم به دنبال توصیه شما انجام شد.

البته آنها ناقص بود و بیشتر روی متافیزیک بحث کرده بودند. به هر حال سازمان مجاهدین چون سازمانی بود که قدرت واقعی در دستش نبود، باید بسیار محتاطانه‌تر و عاقلانه‌تر رفتار می‌کرد و نیروهایش را به این سرعت به هدر نمی‌داد. می‌توانست همچنان مخفی بماند، اما درگیری مسلحانه و دادن

تلفات زیاد و بی نتیجه نادرست بود. امروزه دولت‌ها بر اساس مبادلات نفت و مسائل اقتصادی روی کار می‌آیند یا از کار برکنار می‌شوند و منافع دولت‌ها بر هر چیز اولویت دارد. هرکس که در حاکمیت است می‌تواند وارد معاملات اقتصادی و رانت و رشوه - به هر شیوه‌ای - شود و حمایت و سکوت دولت‌های مختلف را به دست آورد.

مسئله انفجار حزب جمهوری در ۷ تیر ۱۳۶۰ هم جای سوال داشت که چرا وقتی ضربه خورده خوردند، با واکنش خشن تری پاسخ دادند تا حکومت ضربه محکم‌تری به آنها بزند. بیشتر اعدام‌ها پس از ماجرای ۷ تیر بود.

شاید قصد داشتند حاکمیت را ساقط کنند. در محاسبات و باور آنها این بود که انقلاب حق آنهاست و حکومت در جهت حذف آنها گام برمی‌دارد. در نتیجه باید از این موضع واکنش نشان دهند. گفت‌وگوهای پیشین نشان می‌داد که سعی داشتند بیشترین مسئولان جمهوری اسلامی

را در انفجار حزب، ترور و انفجارهای بعدی بکشند.

در جریان ساقط کردن حکومت و گرفتن حاکمیت، تاکتیک گمراه‌کننده‌ای اتخاذ کردند. دست‌کم باید آن قدر آمادگی داشتند تا بتوانند دستگاه تبلیغاتی رژیم را تصرف کنند و از رادیو و تلویزیون اعلام کنند که حکومت را ساقط کرده‌اند تا طرفدارانشان در شهرستان‌ها وارد عمل شوند. آنها هیچ اقدامی در آن زمینه نکرده بودند، اما عملی تروریستی انجام دادند و این موجب شد که حاکمیت به مقابله جدی با آنها بپردازد، یعنی اگر به آن منظوری که شما می‌گویید هم بوده است، عملی انحرافی و اشتباه بوده است و همین هم رقیب را به خشونت بیشتر کشاند.

تلاش کلامی - که دو بمب را
در ساختمان حزب جمهوری اسلامی کار گذاشته بود - این بود که تا آنجایی که ممکن است کادرهای حزب را از کریدور به سالن ببرد تا همه از بین بروند و مملکت به دست آنها بیفتد.

این کار مجاهدین نیز بدون تفکر بود، چرا که اصل کاریزماتیک قدرت در خارج از حزب بود و با پیام رهبر و یک اعلام عمومی، دو میلیون نفر به خیابان‌ها ریختند و آنها را تشییع کردند. باید توجه داشت کسانی در آن جریان کشته شدند که راحت‌تر می‌شد با

آنها مذاکره کرد، امثال آیت‌الله بهشتی. اگر چه وی مخالف آنها بود، ولی به ما می‌گفت شما مخالفان منطقی هستید و به راحتی گفت‌وگو می‌کنید. ما در مورد مسائل اقتصادی و رفع فقر با او بحث می‌کردیم. برخوردار بسیار خوب بود. من در استقبال از امام، آیت‌الله بهشتی را در فرودگاه دیدم. پیشوای آرامنه، یهودیان و زرتشتیان هم آمده بودند. آیت‌الله بهشتی به آنها گفت: "من بسیار خوشوقتم که

نمایندگان ادیان ابراهیمی به استقبال رهبر ما آمده‌اند، ما به شما اطمینان می‌دهیم اگر حکومت اسلامی استقرار یابد، حقوق، دین و منافع و امکانات شما محترم شمرده شود و رعایت گردد." این چه منطق زینایی است که انسان در اوج قدرت، چنین حقی به اقلیتی محدود بدهد. این نشان از فهم و شعور بالای آیت‌الله بهشتی داشت.

از نظر من هیچ‌کدام از آن ترورها، درست و صحیح نبود. فکر می‌کنم سازمان مجاهدین به یک ماجراجویی افتاد، حتی آنها بدنه حاکمیت یعنی یک



دکتر سامی

قدرت انقلاب در جامعه منبسط بود و در دست مردم قرار داشت

در راه انداختن مسجد قبا و راهپیمایی‌ها گروه مولفه نقش داشت و خود را صاحب انقلاب می‌دانست. مسلماً بین این گروه و سازمان مجاهدین پس از انقلاب برخوردی ایجاد می‌شد، چرا که هر دو خود را صاحب انقلاب می‌دانستند

بسیجی ساده را هم ترور کرده و خانواده او را مخالف سازمان مجاهدین کردند.

آیا تحلیل مجاهدین این بود که نهضت آزادی، جریان مهندس سبحانی، دکتر محمدی گرگانی و دکتر سامی را به همراه خود بکشاند؟ آیا در این زمینه صحبت هایی باشمانداشتند؟

بله، پس از پیروزی انقلاب در اواخر سال ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸، در جلسهای که من به اتفاق دکتر سامی، دکتر عسکری، مهندس سبحانی، دکتر محمد مهدی جعفری و دکتر پیمان شرکت داشتیم. در آن جلسه، مجاهدین تحلیل می کردند که آثار امپریالیسم همچنان در کشور وجود دارد.

آنها آثار و پایگاه های امپریالیسم را چه چیزهایی می دانستند؟

وجود مسائل اقتصادی و تجار دلال و واردکنندگان کالا های غربی به کشور (کمپادور مالی و تجاری) می دانستند.

پس از انقلاب دولت موقت به ملی کردن صنایع و بانک ها و تجارت خارجی پرداخت، بنابراین دقیقاً تعریف آنها از پایگاه امپریالیسم چه بود؟

تنها موردی که ما توانستیم موفق شویم همان بانک ها بود. در آن زمان به این مطلب

رسیدیم که ما و دکتر پیمان و مجاهدین اعلامیه مشترکی بدهیم. قرار شد اعلامیه علیه استبداد، استعمار و امپریالیسم باشد. پس از تدوین اعلامیه وقتی برای حروفچینی و تکثیر، آن را به مجاهدین دادیم، دیدیم پس از انتشار اعلامیه، به جای ضد امپریالیسم، ضد ارتجاع آمده است. در نتیجه اعلامیه را نه دکتر پیمان امضا کرد و نه مهندس سبحانی. اما ما پذیرفتیم و اعلامیه را امضا کردیم و اعلامیه منتشر شد.

آنها معتقد بودند امپریالیسم حضور دارد، به همین دلیل بود که مبارزه مسلحانه را قبول داشتند و در همین راستا، اسلحه های خود را تحویل ندادند. حال چگونه "ضد امپریالیسم" را حذف کرده بودند؟

آنها به عنوان جنبش ملی مجاهدین با ما مذاکره می کردند، هر چند دونهفر از سران اصلی سازمان مجاهدین به نام های مسعود جوی و داوری در این جلسه ها شرکت می کردند.

مانند ایرلند که یک شاخه نظامی و یک شاخه سیاسی دارد؟

بله، در چند اعلامیه دیگر هم،

همکاری کردیم، ولی تصمیم اصلی را سازمان مجاهدین می گرفت نه جنبش ملی مجاهدین. یکی از آن موارد، جبهه دموکراتیک ملی بود که آقای متین دفتری پایه گذاری کرده بود و علیه بستن روزنامه آیندگان فعالیت می کرد که این بستن به عنوان آغاز یک حرکت ارتجاعی قلمداد می شد. در این مورد که هم جنبش آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی موضع تندی گرفت و هم جبهه دموکراتیک ملی آقای متین دفتری. حتی آنها اعلام تظاهرات کردند، اما ما تنها اعلامیه ای متینی دادیم که چنین حرکتی خلاف اهداف

انقلاب است و اگر روزنامه آیندگان در این زمینه اشتباهاتی کرده، باید با آن باکلام، منطقی و استدلال رو به رو شد. در ضمن به روزنامه آیندگان هم توصیه کرده بودیم که شرایط انقلاب را در نظر بگیرد و به خواسته ها و روحیات مردم توجه کند. به دنبال این اعلامیه بود که به دفتر جاما حمله شد و عکس دکتر مصدق را پاره کردند. دکتر سامی در آن دوره نفوذی داشت و به آقای رفسنجانی - که معاون وزیر کشور بود. تلفن کرد و آنها را از دفتر جاما بیرون کردند و ما به کار خود ادامه دادیم.



در چه تاریخی به دفتر شما حمله کردند؟

اردیبهشت ۱۳۵۸ بود. اعلامیه مشترک دیگری که دادیم در مورد ملی شدن بانک ها بود. وقتی دولت، بانک ها را ملی کرد، ما آن را تأیید و بر ملی شدن کارخانه ها و... نیز تأکید کردیم.

زمانی که دکتر سامی وزیر بهداشتی بود، طب را ملی کرده بود؟ البته این کار به این سادگی نبود و در حدود ۶۰ نفر روی آن کار می کردند. تمام برنامه های پزشکی کشورهایی چون شوروی، ژاپن، انگلیس، کوبا و ایتالیا و کشورهای آفریقایی مطالعه شد. ما به این نتیجه رسیدیم که باید در در مرحله فعالیت کنیم: یکی پیشگیری

بیماری ها و دیگری درمان مردم. به این نتیجه رسیدیم که توزیع پزشک و امکانات درمانی - بهداشتی در کشور نامتعادل است و باید آن را اصلاح کرد. متأسفانه برخی از اسم "ملی" تر رسیدند. ما نمی خواستیم بیمارستان های خصوصی را بگیریم و خواستار ادامه فعالیت آنها هم بودیم، ما می خواستیم آنها هم در این برنامه شرکت کنند. همه مردم بیمه شوند و بخش خصوصی هم به طور متعادل حق خود را بگیرد. این دقیقاً گرایشی سوسیال دموکراسی بود.

جریان های تند انقلاب همه استدلال ها و عواطف را پوشانده و در خود محو و جذب کرده بود و راه اجتناب ناپذیری را آشکار ساخته بود

تماس مجاهدین با ما در شکل "جنبش ملی مجاهدین" بود و آنها می گفتند سازمان روش های انقلابی و مسلحانه را نفی نکرده است

روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸

متأسفانه عدمای ندانسته گفتند اینها می خواهند مطب‌ها را هم ملی کنند. به هر حال تنها تشکیلاتی که برنامه خود را ارائه داد، وزارت بهداشت و درمان بود و از جمله مواردی که نداشتن برنامه اولیه در این ماجراها اثر کرد، پس از انقلاب رخ داد. ما به‌طور مرتب به آقای مهندس بازرگان می‌گفتیم که برنامه و کاری در مورد کشاورزی ارائه دهید. مهندس بازرگان می‌گفت: "وظیفه من انتقال از حکومت سلطنتی به حکومت جمهوری اسلامی است و وظیفه دیگری ندارم." اشکال کار در همین جا بود. من حتی دو-سه بار به دکتر یزدی گفتم: "چرا شما برنامه ندارید؟ در دوره استبداد بهترین زمان بود تا برنامه‌های برای یک دولت احتمالی بریزید، چرا چنین کاری نکردید؟" برنامه‌های ارائه شده از سوی ما هم برای آنها قابل قبول نبود. وقتی بهداشت رایگان برای سراسر کشور را مطرح کردیم و ریشه‌کنی بیماری‌های عفونی، ارثی و تغذیه‌ای را در ده سال ارائه کردیم و همه این طرح‌ها نیازمند یک برنامه مدون برای کشاورزی کشور بود تا تغذیه مردم مناسب شود، صنایع هم باید اصلاح می‌شد و می‌بایست همه این مجموعه با هم هماهنگی داشته باشند، اما متأسفانه گوش شنوایی نبود و چوب لای چرخ برنامه‌های دکتر سامی گذاشته شد و بودجه ایشان را قطع کردند. ما افتخار می‌کنیم که پس از آن برنامه‌های بهداشتی دکتر سامی به‌طور کل اجرا شد. مسئله

بحران فلج اطفال، مالاریا و آبله در ایران حل و ریشه‌کن شد، البته با آمدن مهاجران افغانی به ایران، مالاریا مجدداً رشد کرد، اما در چند سال ابتدایی حل شد. در امور درمان هم اعزام پزشکان بخش خصوصی و عمومی به مراکز محرومی چون بلوچستان، بندرعباس و بوشهر اجرامی شد. دولت موقت هیچ برنامه خاصی نداشت. دولت موقت نیایدی هدف جلو می‌رفت. در آن زمان اگر ایده‌ای داده می‌شد، چون فکر جمعی پشت آن بود، مجبور به اجرای آن می‌شدند. در پایان، در قالب یک توصیه می‌توانم بگویم، باید از آنچه که داریم مانند ایمان، دین و عرفان استفاده کنیم و بنیاد معرفت‌شناسی خویش را محکم کنیم. نباید بگذاریم پس از ملاحظه این تفکر در ایران بعید. ملاحظه سخنان بسیار درستی گفته که می‌توانیم در جریان پروسه تکامل اندیشه از آن استفاده کنیم، نباید آن را رها کنیم. تفکر فلسفی در ایران حدود ۴۰۰ سال است که متوقف مانده است. ما باید از داشته‌های خود استفاده کنیم و در جهت تحکیم پایه‌های معرفت‌شناسی خویش، آنها را به کار بگیریم. اگر نوآندیشان دینی بیش معرفت‌شناسانه درون‌زا بر اساس معیارهای فکری روز داشتند، انحراف ایدئولوژیک و ضربه سال ۵۴ و نتایج ناپسند و خونبار آن پیش نمی‌آمد. با تشکر از وقتی که در اختیار خوانندگان نشریه گذاشتید.

انتشارات امید فردا منتشر کرد

- | | | |
|---------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱- ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟
(از بازرگان تا خاتمی) | ۱- بزرگان چه گفته‌اند؟ | ۱- عصای موسی یا نقدی بر نقدها |
| جلد اول: دولت موقت جلد پنجم: محمد علی رجایی
جلد دوم، سوم و چهارم: ابوالحسن بنی‌صدر | ۲- تاریخچه انقلابات جهان
جلد اول: (قرآنسه - عثمانی)
جلد دوم: (هندوستان - پاکستان)
نویسنده: حبیب‌الله شاملویی | ۲- شهید جاوید (درباره پیام امام حسین) و ۱۵ اثر دیگر نویسنده |
| ۲- وقتی که گرما به داری شهردار شهر می‌شود (مجموعه داستان طنز انتقادی - اجتماعی ایران معاصر) | ۱- وزیرکشی از بزرگمهر تا به امروز
(جلد اول: از بزرگمهر تا قاجاریه) | نویسنده: آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی |
| ۳- گفته‌های میرزاده عشقی و جامعه‌گفتاری ایران | ۲- قتل‌های سیاسی و تاریخی ۳۰ قرن ایران (ایرج میرزا - میرزاده عشقی - فرخی یزدی) | ۱- رساله توضیح المسائل نوین
(حاوی فتاوی‌ای بحث‌برانگیز) |
| ۴- جامعه، فرهنگ و سیاست در اثناسه شاعر انقلابی | ۳- جامعه، فرهنگ و سیاست در اثناسه نسیم شمال | ۲- علم قضاوت در اسلام و ۵ اثر دیگر نویسنده |
| ۵- جامعه، فرهنگ و سیاست در اثناسه نسیم شمال | ۶- ورق‌پاره‌های سیاسی (۲ جلد) | نویسنده: آیت‌الله... دکتر صادقی تهرانی |
| ۶- ورق‌پاره‌های سیاسی (۲ جلد) | ۷- ورق‌پاره‌های خواندنی (۲ جلد)
نویسنده: داود علی‌بابایی | ۱- افشای واتیکان (پول، جنایت، مانیا)
نویسنده: پل ویلیامز |
| مجموعه آثار صادق هدایت
(بوف کور - حاجی آقا - سگ و نگرد - و غیره) | ۳- معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا
آسیب‌شناسی دینی
نویسنده: محمد فولادی | ۲- پشت پرده جنگ خلیج فارس
(درباره حمله آمریکا به عراق)
نویسنده: جان پیلگر
مترجم: ایوب باقرزاده |
| پیام امروز: ۶۶۴۹۱۸۸۷
طرح نو: ۸۸۰۲۲۳۲۰ | مراکز پخش قانونم خیال ۶۶۴۱۱۴۸۵
شهریار: ۶۶۹۶۰۶۰۴ | تلفن نشر ۶۶۹۱۳۵۶۸
۶۶۹۴۹۵۷۵ |